

رویکردی زبانشناختی به ترجمه

دکتر سالار منافی اناری

دانشیار دانشگاه علامه طباطبائی

چکیده

زبان‌شناسی که معمولاً به عنوان علم زبان تعریف می‌شود، به خاطر مختص بودن زبان به نوع انسان، با بسیاری از حوزه‌های دیگر مطالعات و علوم انسانی ارتباط نزدیکی دارد. مطالعات ترجمه را با توجه به ماهیت مسایل مورد بحث در آن می‌توان نزدیکترین حوزه به زبان‌شناسی یا مطالعه علمی زبان دانست. مشترکات زبان و ترجمه آن قدر زیاد و پیوندشان چنان محکم است که در موارد زیادی نمی‌توان آنها را بی‌نیاز از هم دانست. ارتباط بین زبان و ترجمه حقیقی انکار ناپذیر است. آنچه در این مقاله مورد بحث و بررسی قرار گرفته نحوه این ارتباط است. برخی از صاحب‌نظران بر این عقیده‌اند که هر ترجمه‌ای بطور ضمنی مبتنی بر نظریه‌ای از زبان است و لذا ترجمه در واقع تمرینی در زبان‌شناسی کاربردی است. اما برخی دیگر عقیده دارند هر نظریه‌ای از زبان مبنی بر نظریه‌ای از ترجمه است. نظریه سومی هم مطرح است و آن اینکه خود زبان در اصل ترجمه‌ای از تصورات و مفاهیم ذهنی انسان است و بنابراین انسان در زندگی روزمره خود بطور همزمان با هر دو مقوله زبان و ترجمه سروکار دارد. اصطلاحات کلیدی: بازنویسی، قلب ماهیت، نظام لفظی، نظام غیرلفظی، ترجمه زبانشناختی.

مقدمه

مطالعه علمی زبان علاوه بر زبان‌شناسان مورد علاقه بسیاری از دانشمندان حوزه‌های دیگر علمی نیز قرار گرفته و همین باعث شده مطالعات میان رشته‌ای جدیدی مانند، فلسفه زبان، روانشناسی زبان، و جامعه‌شناسی زبان ایجاد گردد. از دیدگاه جولیا فالک (J.S.Falk)، (۱۹۷۳: ۵)، برای یک فیلسوف، زبان از عوامل عمده امتیاز انسان بر سایر حیوانات است. اینکه زبان چیست و چگونه باعث می‌شود انسان جایگاه خاصی در جهان هستی داشته باشد از جمله مسایل مهم مورد بحث در حوزه فلسفه است. علاوه بر این، رابطه بین زبان و منطق، و زبان و فکر نیز از موضوعات مورد علاقه یک فیلسوف به حساب می‌آیند. برای روانشناس، زبان مطالب زیادی را جهت تحقیق در زمینه یادگیری فراهم می‌کند. هر نظریه‌ای در مورد یادگیری انسان باید بتواند نحوه یادگیری زبان را بیان کند، زیرا همه انسانها، بجز آنان که مشکلات

جدتی ذهنی یا جسمی دارند، در دوران کودکی زبان مادری خود را به طور کامل یاد می‌گیرند. در حقیقت، یادگیری زبان اول معمولاً پیچیده‌ترین دستاورد یادگیری انسان می‌باشد. علائق مشترک بین زبانشناسان و روانشناسان در مورد مطالعه زبان باعث شد تا در دهه ۱۹۶۰ مطالعه میان رشته‌ای جدیدی به نام روانشناسی زبان تأسیس و تکامل یابد. از جمله مسائل مورد بحث در این حوزه می‌توان به موضوعاتی مانند رابطه بین زبان و شناخت، یادگیری زبان در کودکان، و تفسیر و تعبیر معنی در جملات اشاره کرد. جامعه‌شناسی زبان مطالعه میان رشته‌ای دیگری است که رابطه بین جامعه‌شناسی و زبانشناسی را مورد بررسی قرار می‌دهد و به بحث در موضوعاتی مانند لهجه‌های مختلف و کاربردهای متفاوت زبان در میان طبقات مختلف اجتماعی می‌پردازد. انسان‌شناسی را هم می‌توان حوزه دیگری دانست که مشترکات زیادی با زبانشناسی دارد و زبان را به عنوان بخشی جداناپذیر از فرهنگ هر جامعه مورد بحث قرار می‌دهد.

ارتباط بسیار نزدیک بین زبان و ترجمه از واقعیت‌های انکارناپذیر زندگی انسان است. این ارتباط یا پیوستگی آن قدر نزدیک، محکم و گسست‌ناپذیر است که به صراحت می‌توان گفت **ترجمه بدون دانستن زبان ناممکن و زبان بدون دانستن ترجمه نامفهوم است:** انسان وقتی سخنی می‌گوید یا مطلبی می‌نویسد در حقیقت مفاهیم ذهنی یا فکر و اندیشه خود را از حالت انتزاعی و غیر ملفوظ درون ذهن به صورت عینی و ملفوظ در جهان خارج در می‌آورد و این همان ترجمه معنی یا پیام موجود در ذهن است. این ترجمه بدون آگاهی قبلی از زبان امکان‌پذیر نیست زیرا انسان تا زبان یاد نگرفته است نمی‌تواند پیامی را به زبان بیاورد یا به زبان ترجمه کند. از طرف دیگر، ترجمه هم مفهومی جداناپذیر از زبان است و زبان وقتی مفهوم است که ترجمه‌ای در کار باشد، یعنی وقتی کسی مطلبی را در یک زبان می‌شنود یا می‌بیند اگر نتواند ترجمه‌ای از معنی آن در ذهن خود بکند زبان آن مطلب مفهومی جز صوت و صورت برای وی نخواهد داشت. لذا از نظر اینجانب، انسان چه آنجا که مفاهیم انتزاعی و غیر ملفوظ ذهن یا افکار خود را به صورت ملفوظ می‌گوید یا می‌نویسد و یا به صورت اشکال و تصاویر معنی‌دار غیر لفظی در می‌آورد، یعنی معانی ذهنی را در خارج از ذهن رمزگذاری (encoding) می‌کند، و چه آنجا که معنی سخنی ملفوظ یا تصویری غیر ملفوظ را می‌فهمد، و از یک معنی رمزگذاری شده رمزگشایی (decoding) می‌کند، در هر دو مورد با زبان ترجمه توأمأ سروکار دارد.

از دیدگاه مالون (Joseph L. Malone ، ۱۹۸۸: ۳) تمام جنبه‌های زبانشناسی کاربرد یکسانی در ترجمه ندارند. زبانشناسی تاریخی که هدفش مطالعه تغییرات ، تکامل ، و تاریخ زبان است ارتباط خیلی کمی ، آن هم در حاشیه ، با ترجمه دارد . از طرف دیگر ، آن بخش از زبانشناسی که نقش و ساختار زبان را بدون در نظر گرفتن تغییرات تاریخی مورد بحث قرار می‌دهد از اهمیت بسزائی در مطالعه ترجمه برخوردار است .

نظریه ترجمه ، با توجه به آنچه کتفورد (Catford ، ۱۹۶۵: ۲۰) می‌گوید ، مربوط به نوع خاصی از ارتباط بین زبانهاست و لذا شاخه‌ای از زبانشناسی تطبیقی به حساب می‌آید . در این نظریه ، فرق‌گذاری بین مقایسه تاریخی و غیر تاریخی مناسب نیست . معادلهای ترجمه را می‌توان بین هر دو تایی از زبانها یا لهجه‌ها پیدا کرد و ترجمه را انجام داد . خواه آن دو به هم «مربوط» باشند یا « نامربوط» ، با هر نوع ارتباط مکانی ، زمانی ، اجتماعی و غیره که بین آن دو وجود داشته باشد . روابط بین زبانها معمولاً می‌تواند دو جانبه تلقی شود ، هر چند که این روابط همیشه متناسب نیست . اما ترجمه ، به عنوان یک فرایند ، همیشه یک جانبه است : یعنی همیشه به سمت معینی صورت می‌گیرد ، و آن « از » یک زبان مبداء « به » یک زبان مقصد است . کتفورد در اینجا ترجمه را چنین تعریف می‌کند: « جایگزین کردن مطلبی از متن یک زبان با مطلب معادل آن در متن زبانی دیگر» (همانجا) .

گرچه ترجمه فرایندی یک سویه است اما هر مترجمی در کار ترجمه ، به معنی واقعی کلمه ، با دو زبان مبداء و مقصد سروکار دارد که هر کدام ساختار و ویژگی‌های زبانشناختی خاص خود را دارد . بنابراین آشنایی با ساختار و ویژگی‌های زبانشناختی هر دو زبان مبداء و مقصد از ضروریات اولیه برای هر مترجم است . نایدا و تیبیر (Nida and Taber ، ۱۹۶۹: ۱۲) در تعریف ماهیت ترجمه می‌نویسند : «ترجمه عبارت است از بیان دوباره پیام زبان مبداء در نزدیکترین معادل طبیعی زبان مقصد، معادلی که نخست از نظر معنی و سپس از نظر سبک نزدیکترین به متن اصلی باشد» . این تعریف گرچه ظاهراً ساده به نظر می‌رسد اما برای رسیدن به « نزدیکترین معادل طبیعی از نظر معنی و سبک » هر مترجمی باید تعدیل‌های معنایی و ساختاری بسیاری را انجام دهد تا بتواند معنی دقیق و درست متن اصلی را در یک «صورت» طبیعی در زبان مقصد ارائه نماید. بنابراین ، ترجمه فقط جایگزین کردن واژه‌های یک زبان با واژه‌های معادل در زبان دیگر نیست این کار ممکن است در ترجمه جملات کوتاه دو سه واژه‌ای در برخی زبانها درست به نظر برسد، اما در جملات بلند و پیچیده کارآیی ندارد و اغلب

باعث تحریف معنی می‌گردد، زیرا هر زبانی الگوهای خاص خود را برای بیان معانی دارد که با الگوهای زبان‌های دیگر متفاوتند.

کاتارینا رایس (K.Reiss) معتقد است ترجمه اساساً فقط به این دلیل امکان‌پذیر است که معادل‌هایی بین زبانها وجود دارند، و ترجمه در حقیقت انتخاب بهترین یا نزدیکترین معادل برای متن اصلی از میان معادل‌های بالقوه موجود در زبان مقصد است. این انتخاب باید با توجه به معیارها، کاربردها و صورتهای طبیعی زبان مقصد صورت گیرد (ترجمه انگلیسی رودز Rhodes، ۲۰۰۰: ۴۹).

پیتر نیومارک (P.Newmark، ۱۹۸۸: ۳۹) می‌نویسد: از نظر من تمام ترجمه‌ها به طور ضمنی مبنی بر نظریه‌ای از زبان هستند (یاکوبسن Jakobson، فیرث Firth، و واندروتسکا Wandruzka این مطلب را طور دیگری مطرح کرده‌اند. آنها گفتند: هر نظریه‌ای از زبان مبنی بر نظریه‌ای از ترجمه است). بنابراین، از برخی لحاظ هر ترجمه‌ای تمرینی در زبانشناسی کاربردی می‌باشد. نیومارک نظریه «نقش محور» زبان از بوهرلر (Buhler) را که بوسیله یاکوبسون تعدیل شده است مفیدترین نظریه‌ای می‌داند که در ترجمه کاربرد دارد. طبق این نظریه بوهرلر، سه نقش اصلی زبان عبارتند از: بیانی، اطلاع‌رسانی، خطابي. اینها سه هدف اصلی از کاربرد زبان هستند.

از دیدگاه نیومارک (۱۹۸۲: ۱۱۳) چیزی بنام قانون ترجمه وجود ندارد، زیرا قوانین استثنا ناپذیرند. نظریه‌های متعددی درباره ترجمه می‌توانند باشند و هستند، اما اینها فقط در مورد انواع معینی از متن کاربرد دارند. هیچ نظریه معتبر واحد و جامع درباره ترجمه ارائه نشده و هیچ توافق عمومی هم در مورد عنصر نامتغیر، واحد مطلوب ترجمه، حدود ترجمه‌پذیری، و نیز مفاهیم تأثیر معادل و تطابق در ترجمه دیده نشده است هر چند که همه این مسائل قابل بررسی هستند مخصوصاً آن جا که مثالهای جالب توجهی در حمایت از یک بحث ارائه شده باشد. از نظر نیومارک، با وجود ادعاهای ناپیدا و مکتب ترجمه‌شناسی لایپزیگ (Leipzig)، که در مواردی بیشتر از دیگران درباره ترجمه قلم‌فرسائی کرده‌اند، چیزی به نام علم ترجمه وجود ندارد و هرگز هم وجود نخواهد داشت.

بسننت (S.Bassnett، ۱۹۹۱ / ۱۹۸۰: ۳۷) بر این عقیده است که هر بحثی درباره وجود علم ترجمه بحثی کهنه و منسوخ می‌باشد. در مطالعات ترجمه قواعد مهمی برای مطالعه روند ترجمه وجود دارد که تلاش می‌شود تا مسئله «تبادل» روشن شود و مؤلفه‌های معنایی مشخص گردد، اما هیچ جا نظریه‌ای نیست که معیار وانمود کند. گرچه سخن لفریر

(Lefevre) درباره هدف قواعد ترجمه به این نکته اشاره می‌کند که یک نظریه جامع ممکن است به عنوان راهنما نیز برای مترجمین مورد استفاده قرار گیرد اما این سخن بسیار متفاوت است از گفتن اینکه هدف نظریه ترجمه جامع و مانع بودن است. از نظر بسنت قضیه مطالعات ترجمه و خود ترجمه در اثری کوتاه از اوکتاویو پاز (Octavio Paz) خلاصه شده است. وی می‌گوید تمام متون (نوشته انسان)، در عین حال که بخشی از یک نظام ادبی برگرفته از، و مربوط به، نظامهای دیگرند، «ترجمه‌هایی از ترجمه ترجمه‌ها» هستند:

هر متنی در عین حال که منفرد است ترجمه‌ای از یک متن دیگر است. هیچ متنی (از نوشته‌های انسان) کاملاً اصیل نیست. خود زبان، در اصل، یک ترجمه است: اولاً ترجمه‌ای از جهان غیرلفظی است، و ثانیاً هر نشانه و عبارتی ترجمه‌ای از نشانه و عبارتی دیگر است. به هر حال، این بحث می‌تواند به صورت زیر نیز مطرح شود بدون آنکه اعتبار خود را از دست بدهد: تمام متن‌ها اصل هستند زیرا هر ترجمه‌ای ویژگیهای خود را دارد. هر ترجمه‌ای، تا اندازه‌ای، یک نوآوری است و لذا متنی مجزا و مشخص را تشکیل می‌دهد (همانجا، ص ۳۸، به نقل از پاز).

در اینجا ذکر یک نکته لازم به نظر می‌رسد و آن اینکه انسان در زندگی روزمره خود وقتی سخن می‌گوید یا می‌شنود، و یا مطلبی را می‌نویسد یا می‌خواند در همه با ترجمه سروکار دارد. آنجا که مطلبی را می‌گوید، یا می‌نویسد در حقیقت معانی موجود در ذهن خود را ترجمه می‌کند، و اگر کسی به چند زبان سخن می‌گوید در واقع به چند زبان ترجمه می‌کند. بیان معانی غیر ملفوظ موجود در ذهن به صورت کلمات، عبارات، و جملات ملفوظ همان ترجمه است، خواه این ترجمه به صورت شفاهی و از طریق گفتار بیان شود و خواه به صورت کتبی و از طریق نوشتار عیان گردد. یعنی انسان چه آنجا که سخنی می‌گوید و چه آنجا که مطلبی می‌نویسد در هر دو مورد مکنونات ذهنی خود را ترجمه می‌کند. در حقیقت، این افکار و اندیشه‌های انسان است که از عالم نامتناهی درون ذهن به جهان بیرون تراوش می‌کند و به صورت گفتار، نوشتار، و یا صورت‌های دیگر در می‌آید. البته این فقط گفتار یا نوشتار نیست که ترجمه‌ای از افکار و اندیشه‌های انسان است زیرا انسان می‌تواند ذهنیات خود را با نشانه‌های غیرلفظی نیز به دیگران انتقال دهد، مانند القاء یک معنی از طریق حرکات خاص اعضای بدن و غیره. و اما آنجا که انسان سخنی را می‌شنود یا نوشته‌ای را می‌خواند از طریق فهمی که از آن گفته یا نوشته در ذهن حاصل می‌شود در واقع معنای آن را از یک صورت به صورت دیگری در می‌آورد، یعنی

مطلبی را از صورت ملفوظ برونی به صورت مفاهیم ذهنی ترجمه می‌کند و این ترجمه را در ذهن خود جای می‌دهد.

از نظر مونابیکر (Mona Baker, ۱۹۹۲: ۴) زبانشناسی نظامی است که زبان را هم فی نفسه و هم به عنوان وسیله‌ای برای تولید معانی مورد مطالعه قرار می‌دهد. این علم در مورد نظام شکوفای مطالعات ترجمه باید چیزهای زیادی برای گفتن داشته باشد. زبانشناسی یقیناً می‌تواند اطلاعات با ارزشی را در مورد ماهیت و نقش زبان عرضه کند. این موضوع در مورد زبانشناسی جدید به طور خاص صادق است چرا که این دیگر خود را محدود به مطالعه خود زبان نمی‌کند، بلکه نظامهای فرعی دیگری را نیز در بر می‌گیرد، مانند زبانشناسی متن (مطالعه متن به عنوان وسیله‌ای ارتباطی و نه به عنوان رشته‌ای از کلمات و ساختارهای بی ترکیب) و کاربردشناسی (مطالعه زبان در کاربرد و نه به عنوان نظامی انتزاعی).

اسنل هورن بای (Snell-Hornby, ۱۹۸۸: ۶۷) معتقد است هر نظریه‌ای که مربوط به موضوع زبان انسان باشد به طور طبیعی به ترجمه هم مربوط خواهد بود. اما در سالهای اخیر در میان صاحب نظران ترجمه این عقیده قوت گرفته که دستور گشتاری، و تا اندازه‌ای زبانشناسی ساختاری به طور کلی، نسبت به تکامل یک نظریه عمومی ترجمه زبان آور بوده‌اند. این دیدگاه به طور واضح به وسیله بیوگراند (Beaugrande, ۱۹۷۸: ۸) بیان شده است. وی معتقد است این مکتبهای فکری تصورات و راه کارهایی را فراهم کردند که کلاً برای ترجمه نامناسب هستند، که از آن جمله می‌توان به محدود شدن مطالعات زبانشناختی به حد واژه و جمله و نیز کنار گذاشته شدن مطالعات معنی‌شناسی اشاره کرد. از نظر بیوگراند (همانجا: ۱۱) نظریه کتفورد (۱۹۶۵) در مورد ترجمه را می‌توان تمثیلی از محدودیت‌های زبانشناسی در آن زمان دانست که با قاطعیت رد شده است. اسنل هورن بای به دنبال نقل نظرات بیوگراند در مورد محدودیت‌هایی که زبانشناسی برای تکامل یک نظریه کلی ترجمه ایجاد کرده است اضافه می‌کند: من نظر بیوگراند را کاملاً تأیید می‌کنم و این را مهم می‌دانم که ترجمه به عنوان یک موضوع که در خور مطالعه جدی علمی شناخته شده است با دایر شدن رشته‌هایی مانند جامعه‌شناسی زبان و مطالعات بین فرهنگی که زبان را در تغییرپذیری نا محدود آن و در ارتباط با رفتار، ادراک، و فرهنگ و ارتباطات انسان در نظر می‌گیرند قدرت تحرک یافته است.

بیکر (Baker, ۱۹۹۲: ۵) تقسیم زبان به قسمتهای ظاهراً کامل مانند واژگان، دستور، و متن را کاری ساختگی و سؤال برانگیز می‌داند. از نظر وی، این قسمتها به یک

دلیل کامل نیستند و آن اینکه واقعاً غیر ممکن است که بتوان گفت محدودهٔ یکی از این قسمتها کجا تمام می‌شود و محدودهٔ قسمت دیگر از کجا شروع می‌گردد. علاوه بر این، تصمیماتی که در جریان ترجمه مثلاً در سطح واژه یا دستور زبان اتخاذ می‌شود تحت تأثیر نقش و هدف متن اصلی و ترجمه قرار می‌گیرد و کل کلام را شامل می‌شود. اما این را هم باید گفت که تقسیم زبان به قسمتهای کامل در عین حال که ساختگی می‌باشد از نظر تجزیه و تحلیل کلام مفید است، و اگر ما بدانیم که این روش فقط برای راحتی تجزیه و تحلیل اتخاذ شده آن وقت می‌تواند کمکی در شناسائی موارد بالقوهٔ مشکل‌زا در کار ترجمه باشد.

طبق آنچه پیتر فاست (Peter Fawcett) (در دائرة المعارف ترجمه، ویراستهٔ بیکر، ۱۹۹۸: ۱۲۰) می‌گوید، حدود سی سال پس از اظهارات کتفورد (Catford) و چامسکی (Chomsky) (۱۹۶۵) در مورد چگونگی ارتباط نظریه‌های ترجمه با مسائل زبانشناسی، بل (Bell، ۱۹۹۱: ۷×) اظهار می‌دارد صاحب‌نظران ترجمه و زبانشناسان هر کدام راه جداگانهٔ خود را می‌روند. در سال ۱۹۹۳، در حالی که در مقدمهٔ چاپ جدید کتابی که اولین بار در سال ۱۹۷۸ چاپ شده بود سخن از این است که پیشرفتهای علم زبانشناسی در همسویی با مسایل مورد علاقهٔ صاحب‌نظران ترجمه صورت گرفته است، پرگنیر (Pergnier، ۱۹۹۳: ۹) هنوز هشدار می‌دهد کسانی هستند که می‌خواهند ترجمه را به طور کامل از زبانشناسی جدا سازند. پیتر فاست در ادامهٔ سخن خود چنین اظهار نظر می‌کند: اگر احساسات و مخالفتها را کنار بگذاریم، کاملاً منصفانه خواهد بود که بگوئیم زبانشناسی یقیناً چیزهائی برای ارائه به مطالعات ترجمه دارد، و این چیزها در حقیقت آن قدر زیادند که در یک مقاله می‌توان فقط به طور اختصار به برخی مسائل مهم و مورد علاقه در این دو زمینهٔ علمی اشاره کرد.

فاست در مورد کاربرد یافته‌های زبانشناسی در ترجمه می‌نویسد: گفته شده بی‌علاقه شدن نظریه پردازان و دست اندرکاران ترجمه نسبت به زبانشناسی از آنجا شروع شد که زبانشناسی ساختارگرای آمریکائی از مطرح کردن مسئلهٔ معنی امتناع کرد بر این اساس که مشکل است معنی دارای ساختار و، در هر حالی، نامعلوم باشد. واضح است که این نوع زبانشناسی کمک زیادی به ترجمه نمی‌کند، زیرا همانطور که کتفورد می‌گوید «پرواضح است که نظریهٔ ترجمه باید بر یک نظریه معنی متکی باشد» (۱۹۶۵: ۳۵). به هر حال، زبانشناسی بدون تأمل اقدام به مطرح کردن معنی در سطح واژه و جمله نمود. برای توصیف معنی در سطح واژه مفاهیمی مانند معنی لغوی، معنی ضمنی، تجزیهٔ واژه به مؤلفه‌های معنایی، و حوزه‌های معنایی ارائه شد، و برای توصیف معنی جمله مفاهیمی از قبیل پیش

فرض و متضمن بودن مطرح گردید. اهمیت این مفاهیم برای ترجمه این است که کاربرد آنها در زبانشناسی تطبیقی آشکارا نشان می‌دهد که معانی و ساختارهای معنایی یک زبان با زبانهای دیگر تفاوت دارند. از دیدگاه زبانشناسی تقریباً می‌توان گفت که هر زبانی پر است از تفاوت‌هایی در مقایسه با زبانهای دیگر. به عنوان مثال، اغلب انگلیسی‌زبانان معمولاً در مورد روشنائی خانه از یک کلمه که همان light (چراغ) است استفاده می‌کنند، در صورتیکه مردم فرانسه در این مورد واژه‌های متعددی به کار می‌برند که بستگی به شکل چراغ و محل آن دارد. (همانجا: ۱۲۲).

هنری شاق (H. Schogt, ۱۹۹۲) در بحث از نظریه معنی و نظریه ترجمه می‌گوید اگرچه یک ارتباط غیر قابل انکار و خیلی مهم بین معنی‌شناسی و ترجمه وجود دارد که یکی در مورد معنی بحث می‌کند و دیگری در مورد انتقال معنی، اما در عین حال نظریه معنی و نظریه ترجمه ارتباط خیلی نزدیکی نسبت به هم ندارند و اصول نظریه معنی بجای اینکه کمکی به متخصصین ترجمه بکند غالباً حتی مایه دردسر برای آنان می‌شود. شاق در ادامه جهت بررسی بیشتر مسئله معنی‌شناسی می‌افزاید: گفتن اینکه نظریه معنی به معنی مربوط می‌شود چیزی بیشتر از آنچه یک فرهنگ لغت می‌گوید به ما نمی‌دهد. بنابراین برای آشنائی بیشتر با حوزه معنی‌شناسی باید به تحلیل مسائل مورد بحث در این حوزه پرداخت (ص ۱۹۳).

در حوزه معنی‌شناسی معمولاً مسائل مربوط به شناخت معنی و گونه‌های مختلف آن در موقعیت‌ها و متون مختلف در نظام یک زبان مورد بحث قرار می‌گیرند و چنین مباحثی در قلمرو زبانشناسی قرار دارند، اما در مطالعات ترجمه بحث عمده بر سر این است که چگونه از میان معانی بالقوه موجود برای یک واحد ترجمه در یک زبان بهترین معادل را در زبان دیگری انتخاب و بین دو زبان پیام‌رسانی کرد. بنابراین، زبانشناسی تطبیقی یا بررسی مقابله‌ای ساخت جمله در دو زبان می‌تواند ارتباط بسیار نزدیکی با مطالعات ترجمه داشته باشد. در اینجا باید گفت گرچه برخی از حوزه‌ها و مکتب‌های زبانشناسی ارتباط زیادی با مطالعات ترجمه ندارند، این حقیقت را هم نباید نادیده گرفت که ترجمه با زبانها سروکار دارد و لذا شناخت بهتر زبان که در حوزه زبانشناسی صورت می‌گیرد باعث می‌شود ترجمه بهتری ارائه گردد.

جنبه‌های زبانشناختی ترجمه

رومن یاکوبسن (R. Jakobson, ۱۹۵۹ / ۲۰۰۰: ۱۱۴) در بحث از جنبه‌های

زبانشناختی ترجمه، ترجمه را به سه نوع به شرح زیر تقسیم می‌کند:

۱- ترجمه درون زبانی (intralingual translation) یا «بازنویسی» (rewording)

، که تعبیری از نشانه‌های کلامی به وسیله نشانه‌های (کلامی) دیگری در همان زبان است

۲- ترجمه بین زبانی (interlingual translation) یا «ترجمه به معنی واقعی کلمه

» (translation proper)، یعنی ترجمه‌ای از نشانه‌های کلامی به وسیله (نشانه‌های

کلامی) یک زبان دیگر.

۳- ترجمه میان نشانه‌ای (intersemiotic translation) یا «قلب ماهیت»

(transmutation)، یعنی ترجمه‌ای از نشانه‌های کلامی به وسیله نشانه‌های یک نظام

نشانه‌ای غیرکلامی. (جرمی ماندی J. Munday, ۲۰۰۱: ۵)

ترجمه درون زبانی یا بازنویسی وقتی است که ما عبارتی یا متنی را به عبارت یا صورت دیگری

در همان زبان با همان معنی تبدیل کنیم، و این بیان همان مطلب «به عبارت دیگر» و یا «به

صورت دیگر» می‌باشد، مانند تبدیل نظم به نثر و یا به طور کلی بیان مطلب در عبارتی دیگر یا

صورتی دیگر. البته این کار در حقیقت ترجمه به معنی واقعی کلمه نمی‌باشد چون دو زبان

مبداء و مقصد در کار نیست، و فقط می‌تواند نوعی تعبیر، تفسیر و یا بازنویسی تلقی شود.

ترجمه به معنی واقعی کلمه همان ترجمه بین زبانی است و آن عبارت است از انتقال معنی از

(صورت) یک زبان به (صورت) زبان دیگر. آنچه از کلمه ترجمه به معنی معمولی و متداول آن

مستفاد می‌شود همین معنی است که امروزه محور مطالعات ترجمه می‌باشد.

منظور از ترجمه میان نشانه‌ای یا قلب ماهیت تبدیل نشانه‌های کلامی به نشانه‌های

غیرکلامی با حفظ معنی اصلی است چراغها و تابلوهای راهنمایی و رانندگی و به طور کلی تمام

تابلوها، عکس‌ها، نقاشی‌ها و شکل‌های غیرکلامی که معنی خاصی را به بیننده می‌فهمانند و در

حقیقت با زبانی غیرلفظی و خاموش سخن می‌گویند همه ترجمه‌هایی از معانی مختلفی هستند

که از نشانه‌های کلامی، یعنی الفاظ، به نشانه‌های غیرکلامی، یعنی اشکال یا علامات تبدیل

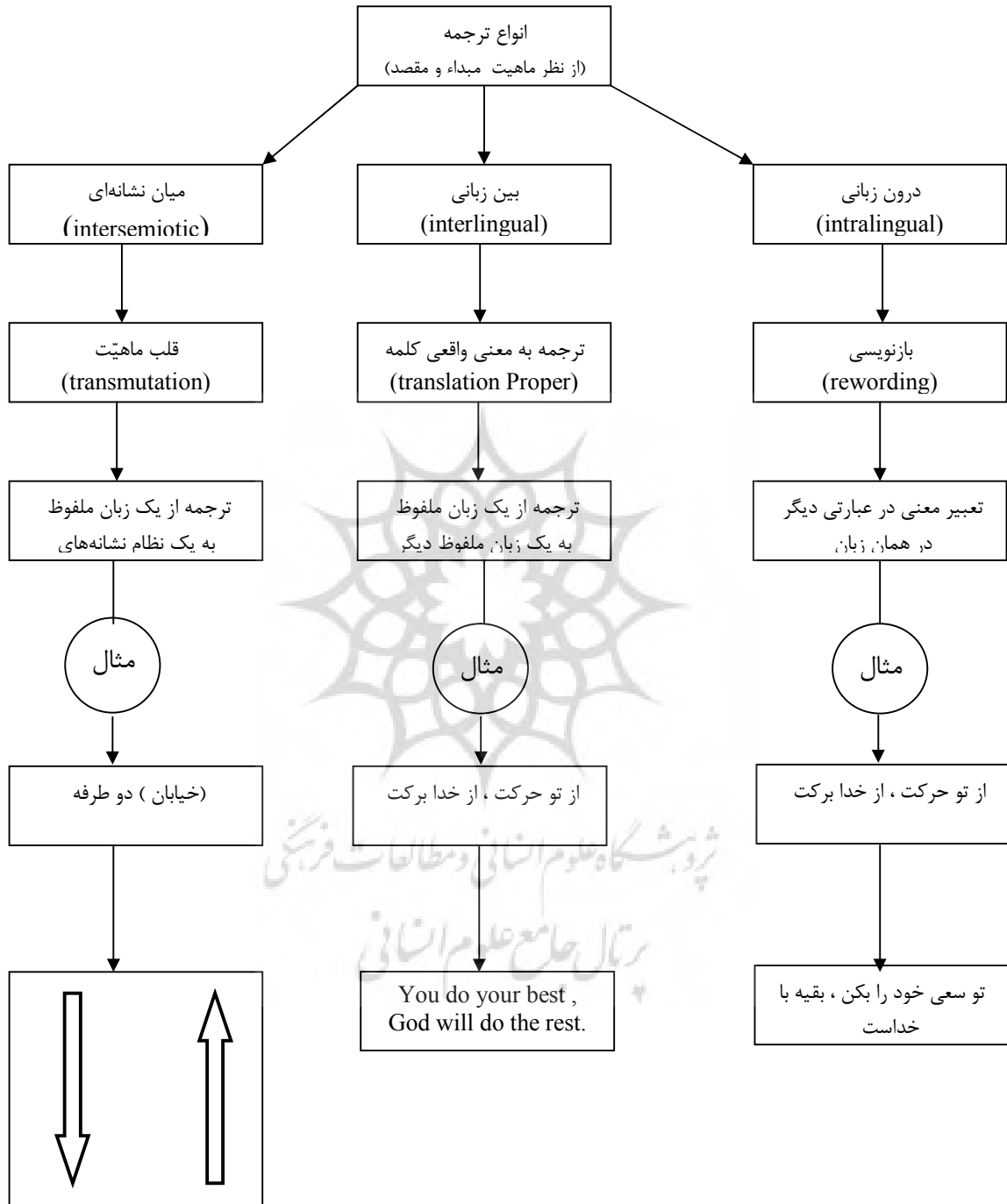
شده‌اند. چراغ قرمز راهنمایی در سر چهارراه علامتی غیر کلامی است که در حقیقت ترجمه‌ای

از کلام «عبور ممنوع» می‌باشد و همین‌طور تمام تابلوهای راهنمایی و رانندگی که هر کدام

تعبیری یا ترجمه‌ای غیرلفظی از یک معنی معینی است که بیننده آشنا با زبان لفظی مبداء و

زبان غیر لفظی مقصد آن معنی را می‌فهمد. بدیهی است کسی که با علائم راهنمایی و

رانندگی یعنی با معانی و مفاهیم زبان خاموش و غیرلفظی تابلوهای آن آشنائی نداشته باشد نمی‌تواند چنین ترجمه‌های غیرکلامی را بخواند یا بفهمد .



عدم تساوی در بین زبانها

نایدا (۱۹۶۴ / ۲۰۰۱) معتقد است از آنجا که هیچ دو زبانی چه از نظر معانی واژگان مترادف و چه از نظر ساختارهای عبارات و جملات با هم مساوی نیستند می توان استدلال کرد که تطابق یا برابری کامل بین زبانها امکان پذیر نیست . بنابراین ، در هر ترجمه ای چیزی از معنی از دست می رود و وظیفه مترجم به حداقل رساندن آن چیزی است که در روند انتقال معنی از زبان مبدا به زبان مقصد « گم » می شود . در برخی متنها محتوای متن از اهمیت خاصی برخوردار است و در برخی دیگر صورت متن نقش مهمی در رساندن پیام ایفا می کند ، اما آنچه از دیدگاه ترجمه در مورد هر دو نوع متن قابل توجه می باشد این است که محتوا یا معنی موجود در یک متن را هرگز نمی توان بطور کامل از صورت آن متن جدا کرد .

جدا نشدن کامل محتوا یا معنی از صورت متن اصلی در جریان ترجمه این دیدگاه را در میان صاحب نظران ترجمه به وجود آورده است که هیچ ترجمه ای نمی تواند به طور کامل با متن اصلی برابر باشد . حتی در ترجمه درون زبانی هم که نوعی بازنویسی متن اصلی و در آوردن آن به عبارت دیگر در همان زبان است متن جدید برابری کامل با متن اصلی را نخواهد داشت زیرا در جریان تعویض واژه ها و ساختار جمله تفاوتی هر چند که ممکن است خیلی جزئی هم باشد بین دو متن اصلی و جدید به وجود می آید و همین باعث عدم تطابق کامل می گردد . بنابراین ، باید گفت که حتی در یک زبان تمام کلمات مشابه و مترادف هر کدام بار معنایی خاص خود را دارد . این مسئله در مورد ساختارهای جملات نیز صادق است ، یعنی وقتی ساختار جمله عوض می شود بار معنایی آن نیز تفاوت پیدا می کند و همین تفاوت که گاهی بسیار جزئی هم می تواند باشد باعث می شود که هیچ دو جمله ای در یک زبان با دو ساختار متفاوت و واژگان مشابه یا مترادف برابری و یا مطابقت کامل نداشته باشند . این موضوع در ترجمه بین زبانی به طریق اولی صادق است ، به این معنی که تعادل کامل بین دو زبان تصویری خیالی و غیر قابل حصول است .

در چند دهه گذشته بحث های زیادی در مورد مفهوم « تعادل » در ترجمه و مناسب یا نامناسب بودن کاربرد آن در مطالعات ترجمه صورت گرفته و صاحب نظران مختلف از دیدگاههای متفاوت انواع گوناگونی برای آن قائل شده اند . با توجه به آنچه اسنل هورن بای (Snell-Hornby ، ۱۹۸۸ : ۲۲) به نقل از رایس و ویرمیر (Reiss and Vermeer ، ۱۹۸۴) می نویسد ، رایس سعی کرده اصطلاح « تعادل » را ، با ارائه تعریفی اصلاح شده و

مقایسه آن با پدیده تعادل در مهندسی برق، حیات دوباره‌ای بدهد، هر چند محققین آلمانی زبان دیگری مفهوم «تعادل» را آشکارا رد می‌کنند و آنرا مفهوم نامناسبی برای مطالعات ترجمه می‌دانند. اسنل هورن بای در ادامه ضمن اشاره به نامناسب بودن «تعادل» به عنوان یک مفهوم اساسی در نظریه ترجمه، می‌افزاید: اصطلاح «تعادل»، جدای از غیردقیق بودن و بد تعریف شدن (حتی پس از یک بحث داغ در طول بیش از بیست سال)، تصور خیالی تناسب بین زبانها را نشان می‌دهد که بسختی فراتر از حد شباهت‌های مبهم وجود دارد و مسائل اساسی ترجمه را ابهام آمیز می‌کند.

حسین عبدالرؤف (۲۰۰۱: ۵) تحت عنوان «تصور خیالی تعادل» می‌نویسد: هیچ توافق جمعی بین نظریه‌پردازان ترجمه در مورد مفهوم تعادل در ترجمه حاصل نشده است. این تصور همیشه به صورت غیردقیق به کار برده شده است، و حتی دعوتی نیز برای کنارگذاری این اصطلاح وجود داشته ولی «هیچ اصطلاح مفید دیگری به عنوان جایگزین پیشنهاد نشده است» (نیوبرت و شریو، Neubert and Shreve، ۱۹۹۵: ۱۹).

باسیل هتیم و ایان میسون (B.Hatim and I.Mason، ۱۹۹۳: ۷-۸) ضمن بررسی نظریه نایدا (۱۹۶۴) در مورد تعادل صوری و تعادل پویا و نیز با اشاره به ترجمه معنایی و ترجمه پیامی مطرح شده توسط نیومارک (Newmark، ۱۹۸۱: ۳۹) می‌نویسند: کاربرد اصطلاح «تعادل» در ارتباط با ترجمه مشکلی دارد. این اصطلاح متضمن این معنی می‌باشد که تعادل کامل هدفی دست یافتنی است، آن طور که گوئی چیزی به عنوان معادل صوری و معنایی برای متن مبداء در زبان مقصد وجود دارد، در حالیکه آنچه معمولاً از این اصطلاح مورد نظر است یک معنی نسبی، یعنی نزدیکترین شباهت ممکن به معنی متن اصلی، می‌باشد.

هاوس (House، ۱۹۸۱) ترجمه را به دو نوع «پیدا» و «ناپیدا» تقسیم می‌کند. در ترجمه پیدا ماهیت ترجمه آشکارا نمایان است زیرا سبک و ساختار جملات آن صورت طبیعی را در زبان مقصد ندارد و بخوبی از یک متن اصلی در آن زبان قابل تشخیص است. اما در ترجمه ناپیدا متن ترجمه از نظر معیارهای زبانشناختی زبان مقصد چنان طبیعی و سلیس است که از یک متن اصلی در آن زبان قابل تشخیص نیست. هاوس با بیان این دو نوع ترجمه، تعادل «نقش محور» را مطرح می‌کند و معتقد است که این تعادل فقط در ترجمه ناپیدا که از سبک طبیعی برخوردار است قابل حصول می‌باشد: «تنها در ترجمه ناپیدا است که می‌توان به تعادل نقش محور دست یافت (ص ۲۰۴) ... در ترجمه‌های پیدا دستیابی به تعادل نقش محور دقیق امکان پذیر نیست (ص ۲۰۵)». اما وی اضافه می‌کند که حتی در ترجمه‌های ناپیدا نیز

دست یابی به تعادل نقش محور به این آسانی نیست زیرا معیارها و موازین اجتماعی و فرهنگی در دو زبان مبداء و مقصد متفاوتند و همین تفاوت باعث می‌شود که دست‌یابی به چنین تعادلی مشکل باشد. (گات Gutt، ۱۹۹۳: ۶-۴۵).

مونابیکر (Mona Baker، ۱۹۹۲) که بحث‌های مفصلی در مورد تعادل در سطوح مختلف واژگان، دستور، متن، و کاربردشناسی دارد استفاده از اصطلاح تعادل در کتاب خود را فقط برای راحتی کار و به دلیل اینکه بسیاری از مترجمان به کاربرد آن عادت کرده‌اند بیان می‌کند، و نه به خاطر اینکه این اصطلاح یک پایه عملی داشته باشد. از دیدگاه وی، گرچه تعادل معمولاً تا اندازه‌ای می‌تواند حاصل شود اما تحت تأثیر عوامل مختلف زبانشناختی و فرهنگی قرار می‌گیرد و بنابراین همیشه حالت نسبی دارد (صص ۶-۵).

بیکر عدم تعادل در بین زبانها در سطح واژگان را ناشی از عوامل متعددی می‌داند: یک واژه در متن اصلی ممکن است مفهومی را بیان کند که در فرهنگ زبان مقصد بکلی ناشناخته است. چنین مفهومی می‌تواند انتزاعی و یا واقعی باشد، و مربوط به یک اعتقاد دینی، رسم اجتماعی، و یا حتی مربوط به یک نوع غذا بشود. چنین مفاهیمی اغلب مفاهیم خاص فرهنگی نامیده می‌شوند. نمونه‌ای از یک مفهوم انتزاعی در زبان انگلیسی که به طور مشهور ترجمه آن به زبانهای دیگر مشکل است مفهومی است که در کلمه «Privacy» بیان شده است. این مفهوم در خود واژه انگلیسی قرار دارد و بندرت مورد فهم مردم فرهنگهای دیگر قرار می‌گیرد. واژه «Speaker» (در مجلس عوام انگلستان) نیز در خیلی از زبانها مانند روسی، چینی، عربی و غیره معادلی ندارد (همانجا، ص ۲۱).

از دیدگاه زبانشناسی، در تمام زبانها کلمات و اصطلاحاتی وجود دارند که بارمعنایی دینی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و غیره دارند. بسیاری از این مفاهیم معادلی در زبانهای دیگر ندارند و لذا فقط در همان «صورت» اصلی است که می‌توان معنی را به طور کامل فهمید. همین کلمات و اصطلاحات خاص دینی، فرهنگی، اجتماعی و غیره هستند که یکی از مشکلات اساسی را در ترجمه زبانشناختی ایجاد می‌کنند زیرا این عدم تطابق بین زبانها باعث می‌شود که مترجم از ترجمه زبانشناختی عدول کند و به ترجمه فرهنگی، توضیحی، و حتی به نوعی تاویل، تعبیر، و یا تفسیر روی آورد.

این بحث را با ذکر دیدگاه عبدالرؤف (۲۰۰۱:۷) به پایان می‌بریم که می‌گوید: محوریت «تعادل» را در نظریه ترجمه نمی‌توان انکار کرد، این اصطلاح در برنامه‌های آموزشی ترجمه و نیز در ترجمه به معنی عام کلمه همچنان نقش اساسی را ایفا خواهد کرد. اما چه در

سطح واژه و چه در سطح جمله دست‌یابی به تعادل کامل و مناسب در بین زبانها امکان پذیر نیست زیرا طبقات معنایی کلمات و جملات و نیز فرهنگهای زبانها به طور جدی با هم تفاوت دارند. آن‌طور که بل (Bell, ۱۹۹۱: ۶) می‌گوید، «تصور تعادل کامل تصویری خیالی است» که غیر قابل حصول می‌باشد.

نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه در این مقاله مورد بحث و بررسی قرار گرفت می‌توان به طور خلاصه به نتایج زیر اشاره کرد:

ترجمه، به معنی واقعی کلمه، با دو زبان مبداء و مقصد سروکار دارد که هر کدام از آنها ویژگیها و صورتهای زبانشناختی خاص خود را دارد و لذا ترجمه فقط جایگزین کردن کلمات یک زبان با کلمات معادل آنها در زبان دیگر نیست، بلکه تعدیل‌های صوری و ساختاری بسیاری لازم است تا بتوان معنی موجود در متن اصلی را در ساختارهای معادل یا مشابه در زبان مقصد بیان کرد. با وجود این، باید اذعان کرد که در جریان انتقال معنی اغلب در اثر همین تعدیل‌ها و تغییرات صوری و ساختاری چیزی از معنی از دست می‌رود و لذا از نظر زبانشناسی تساوی یا تعادل کامل بین زبانها وجود ندارد، یعنی وقتی صورت معنی تغییر می‌یابد این تغییر در خود معنی هم اثر می‌گذارد و به سختی می‌توان گفت که یک معنی در دو جمله با دو صورت و ساختار متفاوت دقیقاً مساوی است. و به همین خاطر است که در مطالعات ترجمه صحبت از «تساوی» در بین زبانها مطرح نیست آنچه مطرح می‌باشد «تعادل» است که این هم اغلب به طور کامل میسر نمی‌باشد. به عبارت دیگر، تعادل کامل در ترجمه مفهومی خیالی و غیرواقعی است که عملاً قابل حصول نمی‌باشد.

بحث از علم ترجمه بحثی عبث و بیهوده است زیرا چیزی به نام علم ترجمه وجود ندارد و امکان وجود آن در آینده هم نیست. درست است که در مطالعات ترجمه نظریه‌های بسیاری در مورد مسائل مختلف ترجمه ارائه شده‌اند اما هیچکدام از اینها نظریه معیار به آن معنی که براساس اصول علمی، جامع و مانع، و مورد قبول عامه صاحب‌نظران باشد نیست، البته هیچ نظریه‌ای هم در حوزه مطالعات ترجمه هرگز مدعی چنین ویژگی‌هایی نبوده است.

در مورد اینکه از دو حوزه زبانشناسی و مطالعات ترجمه کدامیک مبتنی بر دیگری است نظرات مختلف و حتی متضادی وجود دارند. آنچه از تضارب این عقاید و بررسی مقایسه‌ای این نظرات می‌توان به دست آورد این است که امروزه یافته‌های زبانشناسی در

بسیاری از حوزه‌ها و شاخه‌های متعدد خود می‌تواند کمک‌های شایانی به مطالعات ترجمه داشته باشد، به ویژه آنجا که موضوعاتی نظیر، زبانشناسی متن، کاربردشناسی، معنی‌شناسی، و زبانشناسی تطبیقی مورد بحث قرار می‌گیرند. در مقابل این نظر، که طبق آن زبانشناسی می‌تواند نقش مهمی در پیشرفت مطالعات ترجمه و خود ترجمه داشته باشد، نظر دیگری وجود دارد و آن اینکه محدود شدن مطالعات برخی از مکتبهای زبانشناسی به حد واژه و جمله، تمرکز روی ساختارهای صوری، و کم رنگ کردن مطالعات معنی‌شناسی مسائلی هستند که می‌توانند نظام شکوفای مطالعات ترجمه را تحت تأثیر منفی قرار دهند. نظر خود نویسنده این مقاله این است که زبان و ترجمه در عین حال که دو مقوله جداگانه‌اند، چنان ارتباط محکم و ناگسستنی با هم دارند که هرگز نمی‌توان به طور مطلق یکی را مبتنی بر دیگری دانست یا یکی را اصل و دیگری را فرع تلقی کرد. واقعیت این است که انسان در زندگی روزانه خود وقتی چیزی می‌گوید، می‌نویسد، می‌شنود، و یا می‌خواند در هم‌آش با زبان و ترجمه سروکار دارد.

Sources

- Abdul-Raof, H., *Qur'an Translation: Discourse, Texture and Exegesis*, Great Britain, Curzon Press, 2001.
- Baker, M., *In Other Words*, London, Routledge, 1992.
- Bassnet, S., *Translation Studies*, London, Routledge, 1980/1991.
- Catford, J.C.A *Linguistic Theory of Translation*, London, Oxford University Press, 1965.
- Falk, Julia S., *Linguistics and Language: A Survey of Basic Concepts and Implications*, New York, John Wiley and Sons, 1973.
- Fawcett, P., "Linguistic Approaches", Cited in *Encyclopedia of Translation Studies*, Edited by Mona Baker, London, Routledge, 1998.
- Gutt, E-A., *Translation and Relevance: Cognition and Context*, Oxford, Blackwell Publishers, 1993.
- Hatim, B. and I. Mason, *Discourse and the Translator*, London and New York, Longman, 1993.
- Jakobson, R. "On Linguistic Aspects of Translation", in *Theories of Translation*, Edited by R.Schuttle and J. Biguenet, The University of Chicago, 1992.
- Malone, J.L., *The Science of Linguistics in the Art of Translation*, State University of New York Press, 1988.
- Munday, J. *Introducing Translation Studies: Theories and Applications*, London and New York, Routledge, 2000.
- Newmark, P., *Approaches to Translation*, Oxford, Pergamon Press, 1982.
- , *A Textbook of Translation*, Prentice Hall, 1988.
- Nida, E.A., *Toward a Science of Translating*, Leiden: E.J.Brill, 1964.

- Nida, E.A. and C.R. Taber, *The Theory and Practice of Translation*, Leiden: E.J. Brill, 1969.
- Reiss, K., *Translation Criticism – The Potentials and Limitations*, Translated into English by Erroll F. Rhodes, Manchester, St. Jerome, 2000.
- Schogt, H. “Semantic Theory and Translation Theory”, Cited in *Theories of Translation*, Edited by R. Schuttle and J. Biguenet, Chicago, 1992.
- Snell-Hornby, M., *Translation Studies: An Integrated Approach*, Philadelphia, John Benjamins Publishing Company, 1988.



پروپوزیشن گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی